

خاندان و حکمران در تاریخ‌نگاری تیموریان^۱

نویسنده: بناتریس فوربز منز^۲

مترجم: اکبر صبوری^۳

مقدمه:

سرگذشت تیموریان در سه نسل اول تغییر و تحولات بسیار داشته است. از دیدگاه پژوهشگران، تغییرات بنیادینی به واسطه جنگجوی بزرگ (تیمور) انجام گرفت که عبارتند از: فرماندهی سپاهی از طوایف و سوق دادن آنان برای احیای امپراتوری مغول، حکم فرما ساختن یک سلسله فرهیخته بر شهرهای ایرانی و بنیان نهادن فرهنگ عالی توسط آنان. از دیدگاه سلاطین سلسله تیموری و تاریخ‌نگاران، ایجاد تغییرات اساسی قدری متفاوت بوده است: تغییر حکمران واحد و به وجود آمدن سلسله‌ای با قلمرو محدود شده و حکومت کردن با استناد به حق وراثتی اجداد و نیاکانشان. اما روشی که برای نیل به این مقصود برگزیده شده بود، علی‌الظاهر بازگو کننده هدفش نبود. سلاطین و تاریخ‌نگاران تیموری، تبیین این تغییر و مشروعیت بخشیدن به آن را نخست در مورد حکمران سلسله و سپس درباره هر یک از جانشینان وی، ضروری یافتند. تیمور با تصاحب یک میراث دوگانه از جمعیت ترکی - مغولی و فارسی - اسلامی، مجبور شد با این واقعیت که از نسل چنگیزخان نبوده است، دست و پنجه نرم کند. در حقیقت وی شخصاً برای قدرت عالی که در اختیار داشت، سزاوار نبود. مادامی که او ادعایی برای مشروعیت بخشی به سلطنت [محدود]

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Beatrice Forbes Manz; Family And Ruler In Timurid Historiography, In Devin Dewese, Studies On Central Asian History, Indiana, 2001, p57-78.

۲. پروفیسور بناتریس فوربز منز استاد دانشگاه تافتس در آمریکا و یکی از تیموری پژوهان برجسته در جهان است.

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه تربیت معلم تهران.

خویش نداشت، عالی‌ترین عنوان را به خان چنگیزی دست‌نشانده‌اش تخصیص داد و در دعاوی حقوقی و تاریخی‌اش، او حکم می‌کرد. تیمور از خود تصویر فردی هم‌تراز با چنگیزخان و فرمانروای مسلمان عصر خویش - احیاکننده فرامین مغول (یاسا) و مجاهد دین اسلام - ارائه کرد.^۱ او در تشریفات درباری‌اش، از قوانین مغولی تقلید کرد؛ با این حال [برای توجیه لشکرکشی‌های خود] خاطر نشان کرد جنگ‌های پرسود سلطان محمود غزنوی به سبب ایمان و گردآوری علما و فقهای برجسته بوده است.^۲ جانشینان تیمور، مشکلات پیچیده‌تری داشتند. آنها مجبور بودند مشروعیت جدیدی را بر اساس سلاله خود تیمور مطرح کنند، در حالی که همچنان بر سنن مغولی - اسلامی تأکید می‌ورزیدند. افزون بر این، مشکل دیگر این حقیقت بود که تیمور می‌خواست آشکارا وارث مسلم خود را برگزیند؛ فردی که در تصاحب تاج و تخت کامیاب نشد.

وقتی چنین امری بروز کرد، هیچ یک از اعقاب، موفق به حفظ قدرت نشد. در واقع تا انتهای این سلسله، تنها شاخه‌ای که نتوانست حکومت بزرگی را تأسیس کند، فرد برگزیده تیمور، یعنی محمد سلطان از فرزند با اصل و نسب او جهانگیر بود. تاریخ‌نگاران عصر تیموری، تیمور را به عنوان بنیانگذار سلسله و جانشینانش را اعقاب متشخص آن مرد بزرگ به شمار می‌آورند. در همان ایام، آنها یک توجیه اخلاقی مناسبی را تهیه نمودند که نشان می‌داد چرا همهٔ اخلاف وی سرزمین‌های تحت سلطه او را از دست داده‌اند.

تیمور، بنیانگذار سلسله

جانشینان تیمور و مورخان، از ذهنیتی که تیمور خلق کرده بود، استفاده کاملی بردند و جنبه‌هایی از وجه اجتماعی او را که برای اهدافشان بسیار ارزشمند بود، بسط دادند. اهمیتی که او برای مدعی آنجانشینی داشت، آشکارا در جریان «ستیزه‌های جانشینی» که پس از مرگ وی در سال ۸۰۷/۱۴۰۵م ق، بروز کرد، انعکاس یافته است. همه شاهزادگان مدعی قدرت در قلمرو تیموریان، به وصیت وی جهت تقویت ادعای خویش متوسل گشتند، به طوری که جنگ و صلح آنها برای تأیید وصیت او بود. نواده‌اش خلیل سلطان، قدرت را در سمرقند به دست گرفت و در برابر جانشین برگزیده تیمور، شاهزاده دیگری از همان دودمان را به عنوان خانی انتخاب کرد و مدعی پشتیبانی از وصیت تیمور شد.^۳ شاهرخ و تاریخ‌نگاران وی، به دو علت نسبت به آرمان‌های تیمور، تظاهر به وفاداری کردند: نخست برای آنکه شاهزادگان جاه طلب را در

1. B. F. Manz, 'Tamerlane and The Symbolism of Sovereignty', *Iranian Studies*, 21/1-2 (1988), PP110-114

۲. در مورد سلطان محمود غزنوی، رک: نظام‌الدین شامی، *تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکان معروف به ظفرنامه*، به سعی و اهتمام و تصحیح فلیکس تاویر، ج ۲، (پراگ، ۱۹۳۷، ۱۹۵۶). شامل ذیل حافظ ابرو ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. بناتریس فوربز منز، تیمور و مسئله مشروعیت حاکم، انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی، شماره ۳، ۸/۱ (۱۹۹۸)، ص ۳۴-۳۵؛ حافظ ابرو، مجموعه، نسخه استانبول، داماد ابراهیم پاشا، شماره ۹۱۹، ۸۹۲۶؛ حافظ ابرو، *زبده‌التواریخ*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید کمال سید جوادی (تهران، ۹۴-۱۹۹۳/۱۳۷۲)، ص ۱۲؛ محمد بن فضل‌الله موسوی، *تاریخ خیرات*، نسخه استانبول، ترکان خدیجه سلطان، شماره، ۲۲۴.FF.a۴۳۶-a۴۳۷.

ولایات تحت سلطه‌شان نگه دارند و دوم به تصدیق جایگاه خود شاه‌رخ به عنوان حکمران مطلق بپردازند.^۱ اگر به زمان تألیف این آثار تاریخی نگاهی بیندازیم، می‌توانیم رابطه تنگاتنگ و نه چندان شگفت‌آوری را بین تاریخ‌نگاران و مدعیان قدرت مشاهده کنیم. تیمور سخت در تلاش بود تا خاطره فتوحاتش را گرامی بدارد. چند اثر تاریخی در عهد او تألیف شد که از آن میان تنها یک اثر به نام *ظفرنامه* نظام‌الدین شامی، که آن را در سال ۱۴۰۴/۸۰۶ به رشته تحریر در آورده بود، باقی مانده است. اندک زمانی بعد از مرگش، اشتیاق بیشتری در بین جانشینان وی برای سفارش تألیف تاریخ شرح حال واپسین روزهای حیات تیمور و مطرح کردن زندگی او در قالب عوالم اسلامی - مغولی آغاز شد. این تواریخ جدید، تصویر ذهنی از تیمور را به عنوان بنیانگذار سلسله که طی سالیان متمادی، پیچیدگی‌های زیادی پیدا کرده بود، ارتقا داد.

وقتی شاه‌رخ در سال ۱۴-۱۲/۸۱۳-۱۴۱۰ ماوراءالنهر را تحت استیلاء درآورد، دو مورخ درباری، تاریخ‌هایشان را به منظور تکمیل داستان زندگی تیمور برای او نوشتند. حافظ ابرو مورخ دربار شاه‌رخ، کسی که ملتزم تیمور شده بود و سپس در خراسان به خدمت شاه‌رخ رسید، ذیلی بر *ظفرنامه* شامی نوشت و آن را تا مرگ تیمور رساند. وزیر تاج‌الدین‌السلمانی، فردی که در سال‌های آشفته بعد از مرگ تیمور در ماوراءالنهر مانده بود و رابطه نزدیکی با شاه‌ملک حامی تیمور و فرد حاضر در بستر مرگ تیمور داشت، تاریخ واپسین روزهای زندگی تیمور و نخستین دوره از ستیزه‌های جانشینی را با عنوان «شمس‌الحسن» تألیف نمود. هر دو اثر تاریخی مزبور، حاوی توضیحاتی از واپسین روزهای حیات تیمور است.

ذیل حافظ ابرو بر *ظفرنامه* شامی، گزارش نسبتاً ساده‌ای است که صرفاً پیشگویی تیمور و نکات قوت و صیت وی را نشان می‌دهد. تیمور از مرگش آگاه شد، نخست یکی و سپس دو تا از انگشتانش را بالا برد، آنهایی که گرد او جمع شده بودند، پرسیدند که آن نشانگر چیست، پس توضیح داد که وی تنها یکی دو روز زنده خواهد ماند. اطبایی که به آنجا احضار شده بودند، پیش‌گویی او را تأیید کردند.^۲ در این گزارش،

۱. عبدالحسین نوایی، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)*، تهران ۱۳۳۶/۱۹۷۷، ص ۱۴۲-۱۴۱؛ حافظ ابرو، *مجموعه*، برگ ۹۲۹b.

۲. تیمور اول یک انگشت و بعد از آن دو انگشت برآورد و به چشم اشارتی فرمود؛ پس استفسار می‌نمود که غرض من از این چه بود. بعضی از امرا متصدی جواب گشتند که بندگی حضرت می‌فرمایند که یک علاج یا دو علاج دیگر مانده. گفت نه آن می‌خواهم و مضمون این ابیات به زبان تقریر افتاد.

جهان‌دار گفتا از این درگذر / که آمد مرا زندگانی به سر

به فرمان من نیست گردان سپهر / نه من داده‌ام گردش ماه و مهر

فرمود که من میان شما یک روز یا دو روز دیگر بیش نهم و اشتها این معنی اطبا را طلب فرمود و امرا قضیه مقدم تقریر کردند. بندگی حضرت فرمود که راست گوئید و خوش آمد مگوئید که راستی مرا خوش می‌آید؟ (اطبا) گفتند به عنایت‌الهی امیدواریم که سال‌های بسیار سایه آفریدگار بر سر ممالک ربع مسکون پاینده باشد؛ و اما از روی قاعده طبی چنان است که بندگی حضرت می‌فرماید. (حافظ ابرو، ذیل *ظفرنامه نظام‌الدین شامی*، مقدمه و تصحیح دکتر کریمی، تهران: چاپخانه تابش، بی تا، ص ۲۹).

هیچ اشاره‌ای به بستر مرگ تیمور و تعیین پیر محمد بن جهانگیر به عنوان ولیعهدی وجود ندارد؛ در عوض ابیاتی وجود دارد که مشخص می‌کنند شاهرخ به جانشینی برگزیده شده.^۱ «شمس‌الحسن»، گزارش متفاوت و بسیار مفصلی را ارائه می‌کند که شامل تمهیدات مذهبی تیمور برای مرگش، وصایای او در بستر مرگ، انتخاب پیر محمد، پسر جهانگیر، به ولیعهدی و ضرورت حفظ اتحاد بین فرزندان است.^۲

در فارس، فرزندان «عمر شیخ»، برادر بزرگ شاهرخ، قدرتشان را حفظ نموده، با هم و دیگر اعضای خاندان به ستیز برخاستند. طولی نکشید که یکی از آنان به نام اسکندر سلطان - شاهزاده جاه طلب و جسور - ادعای استقلال نمود. در سال ۱۴-۱۴۱۳/۸۱۶، معین‌الدین نطنزی تاریخ نگار محلی، تاریخ عمومی را تحت عنوان منتخب/التواریخ که حاوی گزارشی از اقدامات تیمور بود، برای وی تألیف کرد. پس از سقوط اسکندر میرزا به دست شاهرخ، نطنزی همان اثر را با کمی تجدید نظر در سال ۸۱۷/۱۴۱۴، به شاهرخ تقدیم کرد. این اثر که مستقل از تواریخ هرات بود، به اسلوب بسیار ساده‌ای نگارش یافت و صرفاً توضیح مختصری از درگذشت تیمور، بدون هیچ گزارشی از وصیت نامه بود. در نسخه تقدیمی به شاهرخ با بی‌پروایی اظهار داشت که وی به جانشینی برگزیده شده بود.^۳ در همین زمان نطنزی خلاصه‌ای از زندگی تیمور و خانواده‌اش را که برای اسکندر تألیف کرده بود، همراه گزارش کاملاً مختصری از مرگ تیمور، با ادعای جانشینی اسکندر، مورد تجدید نظر قرار داد.^۴

در سال ۱۸-۱۴۱۷/۸۲۰، بعد از اینکه شاهرخ شکست قطعی بر شاهزاده یاغی فارس تحمیل کرد، مدعی حکومت بر همه قلمرو تیموریان شد. در این زمان، آثار کم نظیر تاریخی دیگری به رشته تحریر در آمد. در همین سال، حافظ ابرو تدوین اثر تاریخی‌اش، «مجموعه» را که از طرف شاهرخ سفارش شده بود، به اتمام رساند و جعفر بن محمد الحسینی جعفری از اهالی یزد، تاریخ مختصر عمومی را تحت عنوان «تاریخ واسط»

۱. حافظ ابرو، ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی، تصحیح فلیکس تاویر، آرشیو شرقی، ج ۶، (۱۹۳۴)، ص ۴۵۶-۴۵۳. اشعار ذکر شده از شاهرخ در نخستین تجدید نظر این اثر که در سال ۱۴۱۲/۸۱۴ تألیف شد، دست کم در نسخه حاضر که در سال ۱۴۲۸ نوشته شده و نیز در نسخه نهایی زبده‌التواریخ که سال ۱۴۱۲/۸۳۰ به اتمام رسید، انتشار یافته است، اما در نسخه مجموعه به آن اشاره نشده است.

۲. این گزارش به طور کامل در تاج‌السلطانی، شمس‌الحسن ارائه شده است:
Eine chronik vorn Tode Timurs his zum jahre 1409 von Tag al- salmani, ed. and tr. Hans Robert Roemer (Wiesbaden, 1956), pp. 26-31, ff. 31b-42a.

مورخ موسوی که اثرش را بعد از سال سال ۱۴۲۷/۸۳۰ نوشت، گزارش‌های خود را از این جا گرفته است (موسوی، ۴۳۳b، ۴۳۲a، ۴۲۹b-۴۲۸b ff).

۳. معین‌الدین نطنزی، منتخب‌التواریخ معینی (اسکندر گمنام)، به کوشش ژان اوین (تهران، ۱۹۵۷/۱۳۳۶)، ص ۲۳۹.
4. Synopsis of the House of Timur,' in Wheeler Thackston, . and tr., A Century of Princes' Sources in Timurid History and Art (Cambirdige, Massachusetts: The Aga Khan Program For Islamic Architecture, 1989), p. 239.

به شاهرخ پیشکش نمود. دو سال بعد، شرف‌الدین علی یزدی، کار تجدید نظر در *ظفرنامه* نظام‌الدین شامی را برای ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ، که از طرف پدرش به عنوان والی شیراز گمارده شده بود، آغاز کرد. در حدود سال ۲۵-۸۲۸/۱۴۱۴ یزدی اثر خود را که حاوی شرح طولانی و مفصّلی از وصایای تیمور در بستر مرگ وی بود، به اتمام رساند. ظاهراً او «شمس‌الحسن» را پایه کار خود قرار داده بود، اما مطالب جدیدی را اضافه کرده بود، به ویژه جریان تلاوت قرآن توسط علما برای تیمور هنگام فوتش، خواندن ادعیه پس از مرگ و شستشوی جسد وی توسط «امیری».

گزارش فوق در مورد مرگ تیمور، به یک اصل تبدیل گردید.^۱ این گزارش را از طریق موسوی، که اثر تاریخی‌اش را در واپسین سالهای حکم‌فرمایی شاهرخ در هرات تألیف کرده و بعد توسط عبدالرزاق سمرقندی در مطلع سعدین و مجمع بحرین و خواند میر در حبیب‌السیر آمده بود، یافتیم.^۲ در دومین تجدید نظر جعفری در تاریخ عمومی اش با نام تاریخ کبیر که آن را کمی بعد از مرگ شاهرخ تحریر کرد، گزارش کوتاهی از مرگ تیمور و وصیت او و تلخیصی از یکی از گزارش‌هایی که توسط شرف‌الدین علی یزدی گفته شده بود - با اختلاف اندکی - ارائه کرد. در این گزارش، تیمور در بستر مرگش پیر محمد بن جهانگیر را به جانشینی تعیین کرده و اطاعت از همسرش، سارای ملوک خانم را که در کتاب یزدی از آن نام برده نشده بود، سفارش کرده است.^۳

پس آنچه در اینجا مشاهده می‌کنیم، وجود تمایل عمومی برای تبیین مرگ و وصیت نامه تیمور است که تاریخ‌نگاران به صورت داستان‌های نسبتاً متفاوتی ارائه کرده‌اند. درباریان و تاریخ‌نگاران نشان که به ظاهر بر همدیگر تأثیر می‌گذاشتند، ابتدا موضوع جدیدی را مطرح نمودند و سپس داستانی برای مطابقت با آن موضوع ارائه می‌کردند تا برابر یا مکمل داستان‌هایی شوند که در جاهای دیگر مطرح شده بودند. ساده‌ترین گزارش‌ها از مرگ تیمور، متعلق به نطنزی مؤلف *اسکندر گمنام* و حافظ ابرو بود که به وسیله تاریخ‌نگارانی که وابستگی به جریان مرگ تیمور نداشتند، نوشته شدند و به طور ساده اظهار کردند که یک یا چند

۱. شرف‌الدین علی یزدی، *ظفرنامه*، ج ۲، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۹۵/۱۳۳۶، ص ۴۷۲-۴۶۳.

۲. موسوی، ff. ۴۲۸b-۴۳۰b; عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، نسخه سن پترزبورگ، سن پترزبورگ،

sankt - peterburgskii Filial Istituta vostokovedeniia rossiiskoi Akademii nauk, no,c443,ff250b-251b;

غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ج ۳، ترجمه ویلر تاکستن، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۹۴؛ منابع زبان‌های شرقی و ادبی، ۲۴، بخش ۱، ص ۲۹۶-۲۹۵.

۳. جعفر بن محمدالحسینی، *تاریخ کبیر*، نسخه سن پترزبورگ، ترجمه عباس زریاب خویی، Publichnaia Biblioteka im . Satykova- shchedrina, PNS201,FF293a-b; ' des Bericht uber die Nachfolger Timurs aus dem Tarih-i kabir des gafari ibn Muhammad al-Husaini' Doctoral Dissertaion, Johannes Gutenberg- Universitat zu Mainz, 1960,PP.32-33.

متأسفانه به نسخه نخست تاریخ عمومی جعفری، «تاریخ واسط» که در سال ۱۸-۸۲۰/۱۴۱۷ به شاهرخ اتحاف شد، دسترسی پیدا نکردم.

خاندان و حکمران در تاریخ‌نگاری تیموریان / اکبر صبوری

شاهزاده به عنوان جانشین انتخاب شدند، بدون اینکه از گزارش‌های فرعی استفاده نمایند. این گزارش‌های کمتر بین عامه مردم نسبت به آن گزارش‌های دقیق‌تری که توسط تاج‌السلمانی شروع و با کمی تفاوت در جزئیات، توسط شرف‌الدین علی یزدی و جعفری دنبال شد، در مورد انتخاب پیر محمد به جانشینی به دستور تیمور به امرای خاصه، مورد توجه واقع شد. در دیگر جنبه‌های تاریخ‌نگاری تیموریان نیز تمایل عمومی برای ارتباط با دربارهای مختلف را مشاهده می‌کنیم.

شرف‌الدین علی یزدی که تاریخی به سبک جدید نگاشته بود، به ابراهیم میرزا پسر شاهرخ قول داد در آینده نزدیک، منصبی را در هرات بپذیرد. در سال ۸۳۰/۱۴۲۷ کمی بعد از تألیف *ظفرنامه* یزدی، حافظ ابرو اثر بزرگ تاریخی‌اش به نام *مجمع‌التواریخ* را که یک نوع بازنگری در *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *ظفرنامه* نظام‌الدین شامی و آثاری از مورخین دیگر بود، به اتمام رساند.^۱ بخش پایانی این اثر که از مرگ ابوسعید ایلخانی تا زمان تألیف اثر را شامل می‌شد، به دلیل تخصیص یافتن به بایسنقر فرزند شاهرخ - کسی که تا حدودی در دیوان شاهرخ مسئولیت داشت - و نیز به عنوان والی استرآباد و نواحی توس و ایبورد خدمت می‌کرد، *زبدة‌التواریخ* بایسنقری خوانده شد.^۲ پرواضح است که این بخش تقریباً با گزارش یزدی در *ظفرنامه*، که برای ابراهیم سلطان نوشته شده بود، منطبق است.

در هر دو اثر مزبور در مورد جایگاه و شخصیت تیمور و نقش آن در تقویت مشروعیت این سلسله، اغراق شده است. حافظ ابرو در *مجمع‌التواریخ*، فضایل تیمور در ایام نوجوانی و خلق چهره‌ای از تیمور به عنوان «رئیس خانواده» را مورد بحث قرار می‌دهد. او در گزارشی از جزئیات نگرانی تیمور از آتیه خانواده‌اش در چگونگی فراخوانده شدن زنان باردار خاندان سلطنتی به دربار، تحت نظارت قراردادن تربیت فرزندان، تعیین آتاییگ و آموزش‌هایی را که در دوران تعلیم آنان بایستی رعایت می‌شد، توصیف می‌کند.^۳

شرف‌الدین علی یزدی در گزارشش از ایام کودکی تیمور، شعری درباره‌ی اوان کودکی او که نقش یک رهبر دور اندیش را برای همبازی‌هایش ایفا می‌کرد، سروده است. تقریباً این عین روایتی است که ابتدا به طور شفاهی در محیط دربار بر سر زبان‌ها افتاد، زیرا ما این موضوع را در اثر تاریخ‌نگار مخالف تیمور یعنی ابن عربشاه - کسی که قلمرو تیموریان را در سال ۹-۸۱۱/۱۴۰۸ ترک گفت - با اغراق کمتری نیز رؤیت کردیم.^۴ آن داستان بعدها از سوی سلاطین تیموری تفصیل داده شد و در عصر رنسانس رایج گردید. در اواخر دوره تیموریان، گزارش‌هایی از قدرت خارق‌العاده تیمور در اوان کودکی‌اش متداول گشت؛ دولتشاه سمرقندی که به خاطر استفاده از امثال و حکم مشهور است، شرح مفصّلی از داستان توانایی اداری

1. John B. woods, "The Rise of Timurid Historiography," *Jurnal of Near Eastern Studies*, 46/2 (1989), pp84-85, 88; Tauer, introduction to Shami, *Historie des conguers*, II, P. XV; C.A. Storey, *Persidskaia literature*, tr. and rev. Iu. E. Bergel (Moscow, 1972), I P. 351.

۲. حافظ ابرو، *مجمع‌التواریخ*، استانبول فاتح. ۴۳۷/۱، f. 1b.

۳. *مجمع‌التواریخ*، ff. 3a-10b.

۴. یزدی، *ظفرنامه*، به کوشش محمد عباسی، ج ۱، ص ۱۲.

Ahmad Ibn 'Arabshah, *Tamerlane or Timur, The Great Amir*. tr. J. H. Sanders (London, 1936), PP2-5

تیمور در ایام کودکی‌اش نقل می‌کند.^۱

چنانکه در مقاله دیگری آورده‌ام، تیمور در طول حیاتش به طور غیر رسمی، ادعای داشتن حدّ مشخصی از قدرت ماوراء طبیعی را متداول کرده بود.^۲ مانند داستان‌هایی درباره ایام کودکی تیمور، این ادعا نیز در تاریخ‌های پس از وفات تیمور، به صورت غیر مستقیم و در قالب کاملاً غیراسلامی، ظاهر شد. بدیهی است که تصوّر ذهنی از تیمور به عنوان یک شخصیت نیمه افسانه‌ای، سریعاً در منابع ادبی و دینی جا باز کرد. تقریباً اندک زمانی بعد از مرگش، تیمور به وسیله سکاکی شاعر، یک شخصیت ادبی معرفی شد، که با یک مورچه صحبت کرده و از آن چگونه پشتکار داشتن را به رغم دست ناتوانش فرا می‌گیرد.^۳ قدر و مقام تیمور همچنین برای شیوخ صوفی عصر تیموریان نیز مفید واقع شد، زیرا از طریق آن می‌توانستند در مقابل افرادی که در صدد سنجیدن نفوذ معنوی آنان بودند، مقاومت کنند. یورگن پاول گزارش‌های مختلفی را از رویارویی معنوی بین تیمور و شیوخ زمانه‌اش، که در بعضی از این رویارویی‌ها تیمور خود شیخ بود، ارائه می‌کند.^۴ گرچه تیمور همواره در چنین داستان‌هایی با نظر مساعد تصویر نشده بود، این حکایات با مطرح ساختن یک رقابت به طور ضمنی، جایگاه نفوذ معنوی تیمور را تصدیق کردند و از او شخصیتی ساختند که برای مشروعیت در حوزه عرفان به کار برده شود. در اواخر دوره تیموریان، داستان‌هایی از تیزهوشی خارق‌العاده تیمور در بعضی از نوشته‌های تاریخ‌نگاری این دوره، راه پیدا کرد. مورخ اسفزاری کسی که تاریخ هرات را با عنوان *روضات‌الجنت* در سال ۴-۸۹۹/۱۴۹۳ تألیف کرد، داستانی از یک عمارت ساخته شده به وسیله صوفی شیخ غیاث‌الدین محمد که مباشرش تقاضای بخشودگی مالیاتی را از تیمور داشت، نقل می‌کند. وقتی در اویش پیش او ایستادند، تیمور نگاه سحرآمیزی به آنها انداخت و پرسید که چه چیز می‌خواهند. ابتدا درخواستشان را رد کرد، اما با تجسم شیری که او را مورد حمله قرار می‌دهد، تسلیم خواسته آنها شد.^۵

در طول حیات تیمور، تصویر ذهنی از تیمور به عنوان شخص خارق‌العاده از طریق اقداماتش و داستان‌هایی که به طور شفاهی رایج بود، خلق شد. در تاریخ‌هایی که در ایام حیات وی نوشته شدند، تصویر معقول‌تری به دست آوردیم، وی با صفات یک حاکم نمونه، حامی مذهب، مروج هنرها، دیندار و حامی امور خیریه و فاتح بزرگ توصیف شده بود. در وقایع‌نگاری‌های نگاشته شده در ایام فرمان‌روایی شاهرخ، تیمور به فردی ماوراء انسان - که شخصیت استثنایی او در دوران کودکی‌اش هویدا شده بود - که با تلاش خویش سلسله‌ای را بنیان مینهد و وصیت نامه شفافی را از خود برجا می‌گذارد، توصیف می‌گردد. با در نظر گرفتن

۱. دولتشاه سمرقندی، *تذکره الشعرا*.

2. Manz, Symbolism, pp117-118.

3. J. Ekmann, Die tschaghataische literature, Philogine turcaea fandammenta, II (Wiesbaden, 1964), p318.

4. Jurgen Paul, scheiche und Herrscher im Khanat cagatay, der islam, 67 (1990), pp.297-313.

۵. معین‌الدین زمجی اسفزاری، *روضات‌الجنت فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح، حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۳۸-۱۹۵۹، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۳؛ برای دیگر قدرت‌های عرفانی تیمور، رک: همان، ج ۲، ص ۳۷.

اهمیت بنیانگذار سلسله، نخستین بخشی که از وصیت بستر مرگ او توضیح داده شد، نزاع‌های جانشینی و استقلال‌طلبی اعقابش بود.

بعد از آن گزارش‌هایی از وی به عنوان «بزرگ خاندان» در شکل‌دهی زندگی اعقابش، شخصیت استثنایی اش، نقش او در بازی‌ها به عنوان بچه و نیز نشان دادن قدرت معنویاش ارائه گردید. داستان‌هایی که در ایام حیات تیمور به طور شفاهی متداول بودند، بعدها در تاریخ‌های سلسله‌ای جا باز کرد. در اواخر دوره تیمور، بسیاری از افسانه‌هایی که چهره تیمور را در اروپای عصر رنسانس مردمی و برای سلسله‌های اسلامی بعدی مفید ساخته بودند، هنوز هم وجود داشتند.

سلسله تیموریان و چنگیز خان

در دوران شاهرخ، تیمور به عنوان بنیانگذار سلسله با جایگاه مستقل‌تری در چار چوب دنیای مغولی با نظر به مطالب *ظفرنامه* شامی، تطبیق داده شد. حافظ ابرو در اثرش، *مجموعه*، (۱۸-۱۴۱۷/۸۲۰) اظهار داشت که تیمور بر چنگیز خان برتری دارد و در واقع خاطره چنگیز خان را به زباله‌دان تاریخ سپرد.^۱ با وجود این، نایب‌ستی این اظهار نظر را دال بر تحقیر سنن مغولی و اینکه حافظ ابرو دقت زیادی به رابطه تیمور و خانواده‌اش داشته، بدانیم. حافظ ابرو در *مجمع‌التواریخ*، تاریخ تولد تیمور را سال ۷۳۶/۱۳۳۶ درج کرد و آشکارا وی را با مرگ آخرین ایلخان، ابوسعید ارتباط داد. به طوری‌که در جای دیگری در مورد آن بحث کرده‌ام، شاید آن یک تاریخ ساختگی برای تعیین جایگاه تیموریان به عنوان جانشینان مغول‌ها در ایران بود.^۲

با فرض قبول تیمور به عنوان بنیانگذار سلسله تیموری، وی سهم بسزایی در ارتباط طایفه و خانواده‌اش با دودمان چنگیز خان و ساختار قدرت امپراتوری مغول داشت؛ بنابراین نسب‌نامه چنگیز خان به عنوان یک اصل برای مشروعیت تیموریان باقی ماند، در حالی که اهمیت ابزارهای قانونی مانند خانه‌ای دست‌نشانده به وسیله تیمور به پیوندهای تاریخی و نسب‌شناسی تغییر یافت. چنانکه جان وودز ثابت کرده است، تیمور در اواخر فرمانروایی‌اش اقدام به نشان دادن سهم فراوان خود در نسب‌نامه خانواده‌اش و ارتباط آن با دودمان چنگیز خان کرد.^۳ این تأکیدات ادامه یافت و توسط جانشینانش نیز مورد تصدیق واقع شد.

بین میراث تیمور، به دو رابطه به هم پیوسته برخوردیم؛ اولی تبارنامه ایل برلاس بود که آنها بدان

۱. مجموعه، f.۹۲۴b.

2. 198Manz, Symbolism, pp117-118.

این در تاریخ موسوی تکرار شده است F4b.

۳. جان وودز، *نسب‌نامه تیمور*، در کتاب *مطالعات فکری درباره اسلام: جستارهایی به افتخار مارتین دیکسن*، چاپ مزاولی و مورین، (سالت لیک سیتی، ۱۹۹۰) ص ۱۰۱-۹۹، ۱۱۵-۱۱۶؛ وودز، *تاریخ‌نگاری تیموریان*، ص ۱۰۴. جان وود اظهار می‌دارد که نسب‌نامه و افسانه قراچار به طور کامل تا مرگ تیمور کامل شد و در زمان جانشینانش تداوم یافت، برای اینکه این امر در متونی که بعدها مورخان مطالبشان را از آن گرفتند و شاهرخ که به کلی سنن چنگیزی را ترک گفت، وجود دارد. در جای دیگر بحث کرده‌ام که افزایش بیرویه در گزارشات متنی از این افسانه‌ها در دوره شاهرخ مباحثی را ضد ممنوعیت میراث مغولی به وجود آورده بود. منز، *مشروعیت*، ص ۳۵-۳۸.

تعلق داشتند و آن با دودمان چنگیزخان در ارتباط بود و اصل آن به امیر قراچارنویان از امرای چنگیزخان مربوط می‌شد. دومی با قراچار بیگ برلاس برگزیده خان چنگیزی و انتصاب او به مشاورت چغتای از سوی چنگیزخان ارتباط دارد. ویژگی‌های وراثتی این کار در دودمان تیمور به زمانی که امرای برلاس خان چنگیزی را به طور متوالی خدمت می‌کردند، باز می‌گشت. خلیل سلطان نواده تیمور که اندک زمانی بعد از مرگ تیمور، قدرت را در سمرقند به دست گرفت، ظاهراً به تهیه نسب‌نامه‌های از خاندان مغولی برلاس فرمان داد که بخشی از آن تا حدودی به خط اویغوری بود.^۱

از حدود سال ۲۷-۱۴۲۶/۸۳۰ یک سری از آثار تبار شناختی در مرتبط ساختن تیمور با خاندان چنگیزخان یافته‌ایم. جالب اینکه هر کدام آنها از یک دربار متفاوت تیموری نشأت می‌گرفتند. جاه‌طلبانه‌ترین آنها که برای شاهرخ نوشته شد، معزالانساب بود که در سال ۲۷-۱۴۲۶/۸۳۰ ه. ق. به این حکمران اتحاف گردید. معزالانساب، گزارش به روز شده‌ای از شعوب پنجگانه رشیدالدین دو غلات بود که نسب چهار خاندان از دودمان چنگیزخان را در قرن نهم و نسب‌نامه الوس برلاس را همراه دودمان قراچار، در سیاهه‌ای مفصل وارد نموده است.^۲ از جمله در سال ۸-۱۴۲۷/۸۳۱ شرف‌الدین علی یزدی نسب‌نامه‌ای موجز و مشابه به برلاس در مقدمه ظفرنامه خویش آورد. در همان اوایل یا بعدها در ماوراءالنهر، نسب نامه مفصلی روی سنگ قبر آرامگاه تیمور نگاشته شد که در آن تیمور نسب خود را به «آلان قوا»، نیای افسانه‌ای مغولان می‌رساند، به وسیله پرتو نوری که روح علی بن ابیطالب بود، بارور شده بود.^۳

این نسب‌شناسی‌ها تأکید زیادی به همانندی سلسله تیموری با برلاس مغول دارد. می‌بینیم که این تمایل در تاریخ‌های نوشته شده برای سلاطین تیموری و در اشعار تقدیمی به ایشان نیز منعکس شده است، به ویژه امیرزاده بایسنقر به برلاسی بودن و عضویت در خاندان چنگیز اشاره دارد و بعدها عبد-الرزاق سمرقندی تولد تیمور را به طلوع آفتاب سلطنت قاهره برلاسیه تشبیه کرد.^۴ افزون بر این اهمیت برلاس، به نقش امیربرلاس قراچار با امپراتوری مغول به ویژه با چنگیزخان تأکید زیادی داشت. در طول سلطنت

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. وودز، نسب‌نامه، ص ۸۵، ۹۹-۱۰۰، ۱۱۲.

2. On This work see the discussion of Muizz al-ansab, Ms Paris, Bibliotheque Nationale, A.F. pers. 67. Timuridische Emire Nach Dem Muizz al-ansab; untersucungen Zur Stammesaristokratie Zentralasiens Im 14und 15. Jahrhundert(Berlin, 1992), PP, 13-50; CF, Sholeh A. Guinn, The Muizz al-ansab and Shu ab-I panjganah as surces For the Chagatayid period Of history : A Comparative Analysis , central Asiatic journal, 33 (1989) , PP 229-253.

۳. وودز، نسب‌نامه، ص ۸۶. دولت‌شاه سمرقندی شجره نامه نقر شده روی قبر تیمور را تکرار می‌کند، در حالی که تأکید می‌کند تیمور با چنگیزخان از یک نسل است، وی را همچین، شاید ناخواسته، به عنوان جانشین معنوی علی (ع) نیز معرفی کرده است. (دولت‌شاه، ص ۳۳۲).

۴. عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: ۱۳۵۳/۷۵-۱۹۷۴، ص ۱۰۲؛ سمرقندی، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، تصحیح محمد شفیع، لاهور: ۶۸-۱۳۶۰/۴۹-۱۹۴۱، ج ۲، ص ۶۶۲-۶۶۰؛ حافظ ابرو، زیاده‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۱۱ و همان، مجموعه، F.499b.

شاهرخ، تقریباً هر یک از شاهزادگان تیموری تاریخی را که شامل احوالات چنگیزخان و سلسله نسب اصلی برای اعقابش که تاریخ ستایش‌آمیزی از قراچار و اخلافش نیز بر آن اضافه شده بود، تهیه کردند. بر مبنای این تاریخ، میثاق دیرین مغولی که ریشه در پیوند نیایی چنگیزخان و برلاس داشت، به ویژه آن دودمانی که متعلق به چنگیزخان بود و سلطنتش را تا زمانی که برلاس اختیار نظامی و صلاحیت اجرایی داشت، حفظ نمود. بعدها چنگیزخان قراچار نویان، فرمانده ایل برلاس را به عنوان مشاور چغتای، دومین پسرش تعیین نمود و در نسل‌های بعدی پیوندهای تاریخی توسط جانشینان چنگیزخان و امیر برلاس، حداکثر تا دوره تیمور برقرار گردید.^۱

نخستین نوع از این نوع تاریخ‌ها، *منتخب‌التواریخ نطنزی* بود که در سال ۱۴-۸۱۶/۱۴۳ برای شاهزاده اسکندر نوشته شد. در سال ۱۴۲۷/۸۳۰، همان سالی که معزالانساب به شاهرخ تقدیم شد، حافظ ابرو نیز تاریخ عمومی‌اش *مجمع‌التواریخ* را که شامل افسانه برلاس و قراچار نویان و سیاهه‌ای از اعقابش بود، به رشته تحریر درآورد.^۲ مانند *تاریخ عمومی نطنزی*، *مقدمه ظفرنامه یزدی* نیز که در سال ۲۹-۳۲/۱۴۲۷-۳۲ برای ابراهیم سلطان نوشته شد، شامل تاریخی از الوس اربعه چنگیزخان در سده نهم، توضیحی از افسانه برلاس در چارچوب تاریخ چغتایان بود.^۳

الغ بیگ که غالباً وفاداری خاصی به یاسای چنگیزخان داشت، تاریخی را با عنوان *تاریخ الوس اربعه*، احتمالاً بعد از مرگ سلطان شاهرخ در ایام سلطنت خویش تألیف کرد.^۴ نسخه اصلی آن مفقود گردید، اما خواند میر در *حبیب‌السیر*، گزارشی چندی از آن که بعدها بقایای تطبیق شده آن را - که هر دو به نام الوس اربعه و شجره‌الاتراک معروف شدند - ارائه کرد. همچنین در دیگر تاریخ‌های دوره تیموریان، داستان قراچار برلاس و اعقابش به زندگی چنگیز و وصیت نامه‌اش و الوس جغتای پیوند خورده است.^۵

۱. جان وودز، *نسب‌نامه*، ص ۹۴-۹۱

۲. مجموعه، ff. ۱۱a-۱۴b

۳. شرف‌الدین علی یزدی، *ظفرنامه*، نسخه تصحیحی آ. اورن بایف، تاشکند، ۱۹۷۲، FF ۶۱a/۸۲b

۴. ما کمتر از نوشته‌های تاریخی که به فرمان الغ بیگ تحریر شده‌اند، آگاهی داریم. این امر شاید بدین دلیل باشد که ماوراءالنهر نتوانست یک سنت تاریخ‌نگاری قوی بوجود آورد. وی دستور داد تاریخ عتبی را که برای غزنویان نوشته شده بود، به فارسی ترجمه کنند. (نسخه استانبول، توپقاسرای، گنجینه، شماره ۱۴۱۴) همچنین نسخه‌ای از یک تاریخ عمومی که به سال ۷۰۰ه.ق تألیف و در سال ۸۵۳ه.ق از آن نسخه‌برداری شده است، وجود دارد که به نظر شبیه اثر رشیدالدین فضل‌الله همدانی است. (نسخه استانبول، توپقاسرای، کتابخانه احمد سوم، شماره ۲۹۳۵) علاوه بر این برای آگاهی بیشتر به تاریخ الوس اربعه رجوع کنید.

۵. *شجره‌الاتراک*، ترجمه کلنل ویلیام میلس، *شجره‌الاتراک* یا *شجره‌نامه ترک و تاتار*، ترجمه و تلخیص از کلنل میلس (لندن، ۱۸۳۸)، ص ۱۹۷-۱۹۵ و ۲۳۸-۲۰۲؛ نسخه هاروارد، فارسی ۶، ۱۱۶a-۱۱۶b، ۲۵a-۲۷a و *حبیب‌السیر*، ترجمه تاکستن، نسخه پترزبورگ، ج ۱، ص ۲۷ و ۴۲. الوس اربعه خانه‌ای بیشتری را نسبت به مقدمه *ظفرنامه* ذکر می‌کند، اما از متن خواند میر چنین بر می‌آید که این اثر درباره خانه‌ای شاخه اصلی است. بدیهی است که این اثر درباره خان‌های بعدی، اطلاعاتی را فراتر از آن نام‌هایی که خواند میر نسخه‌برداری کرده، ارائه نمی‌کند.

داستان قراچار برلاس و اعقابش تا حدودی متفاوت از هم در منابع مختلف بازگو شده‌اند؛ چنانکه جان وودز اشاره کرده است مقدمه یزدی و الوس اربعه با هم مرتبط و متفاوت از نطنزی و حافظ ابرو هستند. آنچه از شواهد متنی بر می‌آید، قویاً اظهار می‌دارند که مقدمه یزدی به عنوان منبع برای الوس اربعه استفاده شد.^۲ تغییرات در جزئیات داستان اهداف کلی این تواریخ را بیشتر قابل ملاحظه می‌سازد، همه حاوی همان بخش‌های اصلی، ارتباط با کل امپراتوری مغول و داستان مشروعیت‌سازی بودند. موضوع این نبود که چند تاریخ‌نگار از یک متن نسخه برداری کرده‌اند، اما از یک احساس نیاز مساوی در مراکز مختلف قدرت برخوردار بودند. وظایف چنین گزارش‌های تاریخی، نشان دادن سهم پذیرفته‌شده‌ای از رهبری در اوایل دوره تیموری بوده است.

تشریح مشروعیت شاهرخ

شاهرخ که به عنوان نخستین جانشین فاتح بزرگ، قلمرو وی را تصرف کرد، با مسئله توصیف خود به عنوان جانشین مواجه گردید. شاهرخ خود را یک حکمران فوق‌العاده متدین و دوران‌دیش - شاید در حقیقت نیز همان گونه بود - مطرح کرد که این تصور به طور جدی در اثر حافظ ابرو دیده می‌شود. شاهرخ در سال‌های آغازین سلطنتش در سال ۸۱۳/۱۴۱۱ ه.ق، از قرار معلوم، لغو یاسای مغولی و احیای شریعت را اعلام نمود. ما نتوانستیم این اقدام را در کتاب‌های تاریخی ببینیم، اما بازتاب آن در چندجا معلوم است؛ یکی در اوایل کار شاهزاده شاهرخ، دیگری در فرمان الغ بیگ در سال ۸۱۴/۱۴۱۱ ه.ق و همچنین در نامه‌ای که شاهرخ در سال ۸۱۴/۱۴۱۴ به امپراتور چین نوشت.^۳

سؤالی که باید مطرح کنیم، این است که آیا سیاست‌های اسلام‌گرایی شاهرخ برای فاصله‌گرفتن او از شخصیت پدرش اتخاذ شده بود. دستکم در چارچوب ظاهری که بیان شد، پاسخ آن چنین نیست. لازم نیست متعجب شویم. در حقیقت هیچ دلیلی برای نادیده گرفتن شخصیت تیمور که یک مسلمان و حامی مؤسسه‌های مذهبی بود، در دست نیست و نمی‌توانیم وی را به علت مطرح کردن این بعد شخصیت تیمور، ریاکار تلقی کنیم. تیمور تعدادی از بزرگترین عمارت‌های مذهبی زمانش را ساخت و چند تن از مشاهیر

۱. جان وودز، *نسب‌نامه*، ص ۸۶؛ *تاریخ‌نگاری تیموریان*، صص ۸۶-۹۳.

۲. در *مجمع‌التواریخ السلطانیة*، گزارش جانشینان جوجی در دشت قپچاق با ذکر حکمرانی محمدخان که جانشین درویش‌خان شده بود، خاتمه می‌یابد. وی اظهار می‌دارد که دوران حکمرانی الوس جوجی از آغازش در سال ۲۵-۶۲۱/۱۲۲۴ تا اوایل سال ۲۸-۸۳۱/۱۴۲۷، ۲۱۰ سال بود. در *شجرة‌الانراک* که الوس اربعه را مبنای کار خود قرار داده بود، این اظهار نظر را که شاخه خان جوجی به محمدخان بن تیمورخان منتقل شد، بدون تحریف یافتیم. ۶۶-۱۴۳۵r.ca) *شجرة‌الانراک*، ترجمه میلس، صص ۲۴۱-۲۴۰؛ نسخه فارسی هاروارد، ۶۱a-FFA۰b) خواندمیر اظهار می‌دارد که اطلاعاتش را از الوس اربعه گرفته است.

۳. ماریا اوا سابتلنی، *پیروان خواجه عبدالله انصاری در دوره تیموری*، تصحیح آلمانا جیسه و جی کریستف بورگل، خدا زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد؛ *festchrift* به افتخار آنا ماریا سشمیل (برن/برلین/نیویورک، ۱۹۹۴)، ص ۳۸۰؛ مجموعه، ۴۸۷b-FF۴۸۶a؛ *زبده‌التواریخ*، ج ۱، ص ۴۶۸-۴۶۶.

مذهبی را به دربارش انتقال داد که از آن جمله سدیدالدین محمد الجزری تفتازانی، سید علی جرجانی و شمس‌الدین محمد الجزری بودند که نامهای معروف آن روزگار برای قرون بعد شدند. شخصیت مذهبی شاهرخ تا حدودی به وسیله تعالیم این افراد شکل گرفت و شهرت ایشان بر اعتبار این سلسله افزود. در نامه‌ارسالی به امپراتور چین، چنانکه در اثر حافظ ابرو موجود است، شاهرخ صحبت خود را از پیامبران و ترک شریعت‌های گذشته آغاز کرد. وی بحث خود را با فتوحات چنگیزخان و لغو یاسا دنبال کرد، اما اظهار داشت که بعضی از احفاد چنگیزخان و نواحی تحت سلطه ایشان، اینک به دین اسلام درآمده‌اند. هنگامی که تیمور به قدرت رسید، در جمیع ممالک به شریعت عمل نمود و در ایام سلطنت ایشان، اهل ایمان و اسلام را رونقی هر چه تمامتر بود. اکنون که این ممالک تحت سلطه شاهرخ درآمده‌اند، در تمامی ممالک، حکم به موجب شریعت اسلام می‌کند و یارغو و قواعد چنگیزخانی لغو شده است. هدف شاهرخ از این گفته‌ها، پیشنهاد غیر مستقیم ترویج اسلام در قلمرو آن امپراتوری بود.^۱

شاهرخ با وجود تقوای به ظاهر محافظه‌کارانه‌اش، احتمالاً در ادعایش به داشتن قدرت مافوق طبیعی، از پدرش تقلید می‌کرد، یا دستکم مورخان برای او چنین کاری کردند. فصیح خوافی که اثر خود را در سال ۱۴۳۴ / ۸۳۸ ه.ق در عهد شاهرخ تألیف کرد، نوشته است در نبرد سوم آذربایجان، حرکت شاهرخ از هرات کمی قبل از شیوع طاعون در آن شهر در سال ۱۴۳۴ / ۸۳۸ تقدیر الهی بود.^۲ این یک اظهار نظر متعادل بود، اما در مقایسه با تیمور، پی بردیم که پس از مرگ شاهرخ ادعاهای باور نکردنی از طریق روایات شفاهی وارد وقایع‌نگاری‌ها شده است. عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع سعدین و مجمع بحرین و دولت‌شاه سمرقندی - که تاریخ خود را پس از حکمرانی شاهرخ تحریر کرد - گوشه‌هایی از قدرت ماوراء طبیعی شاهرخ را که در اثر عبدالرزاق سمرقندی برای شاهرخ و در دولت‌شاه برای پدرش نشان داده می‌شود، گزارش نمودند. شاهرخ به طرز شگفت‌انگیزی از مرگ قرايوسف آگاه شد؛ او در عالم خواب بر تابعینش ظاهر شد و از عالم خواب و خیال، نوکرانش را از آن موضوع مطلع ساخت.^۳

مرگ شاهرخ در سال ۱۴۴۷ / ۸۵۰ ه. سبب شروع جنگ‌های ویرانگر جانشینی بین فرزندان شد و زمینه را برای حکمران جدید یعنی ابوسعید - که از نسل و تبار برادر ارشد شاهرخ، میرانشاه بود - فراهم آورد. ابوسعید قدرت را از خاندان شاهرخ در سمرقند به سال ۱۴۵۱ / ۸۵۵ و در هرات در سال ۱۴۵۸ / ۸۶۲ گرفت. روایات اصلی از تاریخ این سلسله، همه از مطلع السعدین نوشته عبدالرزاق سمرقندی - کسی که نظر کاملاً مساعدی نسبت به ابوسعید داشت و مدت چند سالی او را خدمت کرده بود - نشأت گرفته‌اند. تاریخ وی به طور معناداری با سلطان ابوسعید ایلخانی آغاز و سراسر دوران سلطان ابوسعید تیموری را دربر می‌گیرد. آن به عنوان منبع اصلی برای گزارش تاریخ این دوره در تاریخ‌نگاری‌های بعدی توسط میرخواند

۱. مجموعه، ff. ۴۸۷a-۴۸۶a. ff. زبده‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۶۸-۴۶۶

۲. احمد بن جلال‌الدین فصیح خوافی، مجمع فصیحی، ج ۳، تصحیح محمود فرخ، مشهد: ۶۱-۱۳۳۹/۱۹۶۰، ص ۲۷۸.

۳. مطلع سعدین، تصحیح محمد شفیع، ج ۲، ص ۷۲۳-۷۲۲. دولت‌شاه، تذکره‌الشعرا، تصحیح ادوارد براون، ص ۳۲۷.

(۹۸-۱۴۹۷/۹۰۳ تا ۳۸-۱۴۳۶/۳۷-۸۳۴) و نواده‌اش خواند میر (۸۵-۱۴۸۴/۸۸۹ تا بعد از ۳۶-۱۵۳۵/۹۴۲) استفاده شد. هر چند عبدالرزاق تاریخ خود را تا حدودی برای مشروعیت بخشیدن به حاکمی که قدرت را از اعقاب شاهرخ گرفته و بیوه‌زن شاهرخ را اعدام کرده بود، تألیف کرد، اما وی پیوسته توصیف مطلوبی از شاهرخ ارائه می‌کند، تاریخ حکمرانی او را با قطعه‌ای دربارهٔ پرهیزگاری و قدرت ماوراءطبیعی او آغاز و گزارش مرگ شاهرخ را با سوگنامه‌ای در توصیف تقوا و دینداری وی، قرائت قرآن و حضور علمای مذهبی در آن مجلس پی می‌گیرد.^۱

در این سوگنامه، عبدالرزاق توجه چندانی به فعالیت‌های نظامی شاهرخ در قیاس با فعالیت‌های مذهبی و اداریاش ندارد؛ این ممکن است تا حدودی به این سبب باشد که شاهرخ لشکرکشی‌های کمتری در نیمهٔ دوم سلطنت خود- موقعی که سمرقندی در خدمتش بود- انجام داد و همچنین تا حدودی با شخصیت سمرقندی که علاقه شخصی به فعالیت‌های نظامی نداشت، مطابقت داشته باشد.^۲ سؤال برانگیزترین اقدام شاهرخ، که ممکن است نقش او را به عنوان حامی مذهب زیر سؤال ببرد، اعدام شتابزده علمای اصفهان بود. آنان نواده‌اش سلطان محمد را کمی پیش از مرگ شاهرخ در سال ۱۴۷۰ م / ۸۵۰ ه.ق، به شورش ترغیب و تحریض کرده بودند. سمرقندی در گزارش خود این اقدام را بدون هیچ اظهار نظری نادیده گرفت، چنانکه بعدها در *حبیب‌السیر خواندمیر*- که تا حدود زیادی از روایات سمرقندی شکل گرفت - همین کار انجام شد.^۳ تصور ذهنی از شاهرخ ثابت بود؛ از این رو وی عمدتاً سلطان دین‌دار بود تا جنگجوی پرتلاش.

توجیه تغییر درون خاندان حاکم

عبدالرزاق سمرقندی ضمن ارائه گزارش مثبتی از شاهرخ، گزارش کلاسیکی از سقوط خاندان شاهرخ و دلایل اخلاقی آن، که باعث از دست دادن دولت یا مرحمت الهی آنها شد، تهیه کرد. ناکامی اخلاف تیمور در حفظ اتحادی که او بدان‌ها توصیه کرده بود، به یک نزاع خانوادگی تبدیل شد. اولاد تیمور بعد از مرگ وی، با یکدیگر به ستیزه برخاستند. آنها در منازعات کشته شده و به دست یکدیگر به قتل رسیدند. جنگ‌های جانشینی بعد از مرگ شاهرخ، شدیدتر و مرگ‌بارتر بود. الغ بیگ تنها فرزند در قید حیات شاهرخ، به عنوان مدعی اصلی قدرت، ماوراءالنهر و برای مدتی بخش اعظم خراسان را تحت سلطهٔ خویش درآورد و به نام خویش سکه ضرب نمود. با وجود این، تنها یکی دو سال بعد، الغ بیگ شکست خورد و به دست فرزند عاصی‌اش، عبداللطیف، اعدام گردید؛ فردی که خودش نیز پیش از اینکه به دست امیرانش به قتل

۱. همان، ج ۲، صص ۵-۷ و ۸۷۶-۸۷۷.

۲. سمرقندی، گزارش حافظ ابرو از نخستین لشکرکشی شاهرخ را نسخه‌برداری کرده است، اما فقط سومین جنگ شاهرخ در آذربایجان ۸۳۸/۱۴۳۵ را شرح می‌دهد، بین مورخین دوره تیموری، جعفری جامع‌ترین گزارش را در مورد آن لشکرکشی ارائه می‌کند: جعفری، *تاریخ کبیر*، ترجمه عباس زریاب خویی، صص ۱۰-۸، نسخه سن پترزبورگ، صص ۳۲۴b-۳۱۲a.

۳. همان، ج ۲، صص ۸۶۷-۸۶۶ و خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ترجمه تاکستن، ج ۲، صص ۱۹-۳.

برسد، تنها شش ماه سلطنت کرد.

علاء الدوله، حکمران بعدی سمرقند، فرزند ابراهیم سلطان دیگر پسر شاهرخ، شیراز را به ترکمانان واگذاشت. عبدالله هم قدرت را در ماوراءالنهر در سال ۸۵۵/۱۴۵۱ از ابوسعید گرفت. درست همان گونه که ستیزه‌های جانشینی بعد از مرگ تیمور، ناشی از بی‌اعتنایی به وصیت تیمور نبود؛ بنابراین غصب قدرت به وسیله یک دودمان جدید پس از مرگ شاهرخ، نباید جابجایی و تغییری تلقی گردد که بدون هیچ دلیل مناسبی صورت گرفته بود. از دیدگاه عبدالرزاق سمرقندی، آنچه خارج شدن قدرت از چنگ خاندان شاهرخ را محق جلوه داد، رفتارهای الغ بیگ و پسرش عبداللطیف بود. انتقاد آشکاری در لحن سمرقندی در گزارش لشکرکشی الغ بیگ به خراسان پس از مرگ شاهرخ و از تخریب منطقه هرات، وجود دارد.

عبدالرزاق شرح می‌دهد که در اواخر رمضان سال ۸۵۲/ اواخر نوامبر سال ۱۴۴۸، هنگامی که الغ بیگ به هرات لشکرکشی کرد، او به سربازانش اجازه داد آنجا را به پشت گرمی وی تاراج کنند. در خلال اجرای اجباری سرود شادی برای سلطان، مردی که اسباب و اثاثیه‌اش را به غارت برده بودند، پیشاپیش اسب الغ بیگ می‌دوید و در حالی که چون بید بر خود می‌لرزید، گفت: «ای پادشاه عادل و فاضل، تو برای درویش عیدبانه خوبی مرحمت کردی؛ سلطنت و عمرت دراز باد». ۱ طی مسیر همان لشکرکشی، عساگر الغ بیگ اموال، شیخ متنفذ بهالدین عمر جقارتی را نزدیک هرات غارت نمودند. الغ بیگ اموال بهاءالدین را به وی بازگرداند، اما به نحو شایسته‌ای از او عذرخواهی نکرد. عبدالرزاق که رابطه نزدیکی با بهاءالدین داشت، گزارش داد شیخ‌الاسلام پیش‌گویی کرده که به زودی الغ بیگ به دست فرزندش کشته خواهد شد.^۲

هر چند در مطلع سعدین ظاهراً بد رفتاری الغ بیگ، عامل سقوط خاندان شاهرخ پذیرفته می‌شود، بی‌تردید عبداللطیف پدرکش، نیک‌نامی و خوشبختی را از آن دودمان گرفت. ماده تاریخ مرگ الغ بیگ، به یک مسئله اخلاقی عمده در تاریخ‌نگاری تیموریان تبدیل شد. پیشگویی در طالع پدر و پسر که به عنوان یک تراژدی اجتناب‌ناپذیر ارائه شد، نزاع بین آن دو را پیش‌بینی کرده بود. هر دو طالع بینی میدانستند، اما چیزی نتوانست آنها را از هم باز دارد؛ الغ بیگ زوال ملک خویش را از پسر می‌دید، در حالی که عبداللطیف میرزا همان را دیده بود و در تدبیر آن سعی تمام می‌نمود. افزون بر این، الغ بیگ در چندین مورد عبداللطیف را تحقیر و در حمایت از فرزند بی‌کفایتش عبدالعزیز اصرار ورزیده بود.^۳

عبدالرزاق بعد از تشریح استفاده نفع طلبانه عبداللطیف از خان‌چنگیزی برای صدور حکم علیه الغ بیگ بر طبق شریعت و قتل پدر و برادرش، اظهار داشت که تمامی این افعال وقیحانه عبداللطیف نام وی را برای نسل‌های آتی مشهور ساخته است.^۴ درباره این موضوع در تاریخ سمرقندی، به رغم مباحث انتقادی از سال‌های حکومت الغ بیگ، یک سوگنامه کلاسیک ستایش آمیز از دستاوردهای علمی الغ بیگ، عدل و

۱. مطلع‌السعدین، ج ۲، ص ۹۵۹.

۲. همان، ص ۹۴۲-۹۴۱.

۳. همان، ص ۹۷۳-۹۷۱.

۴. همان، ص ۹۹۲-۹۹۱.

حکومت خوب او تهیه شده است. وی نوشت این مرد، پدری بود که عبداللطیف او را کشت.^۱ در ماده تاریخ مرگ عبداللطیف به دست امیرانش، عبدالرزاق روشن ساخت که سخت گیری و بدگمانی ذاتی عبداللطیف تا حدودی دلیل مرگش بوده، اما بدبختی او با قتل پدرش در ارتباط بود.^۲

طی این حوادث بود که سلطان ابوسعید، تلاش موفقیت آمیزی را برای تصاحب قدرت شروع کرد. گزارش مورخین از حوادث پس از مرگ عبداللطیف، به طور دقیقی در تأیید برتری ابوسعید سازماندهی شد. در حالی که عبدالرزاق اشاره می‌کند که امرای برجسته عبداللطیف، نوه شاهرخ عبدالله بن ابراهیم سلطان را برای تختگاه سمرقند برگزیدند، او به تفصیل توضیح می‌دهد که چگونه در همان روز در بخارا، ابوسعید با مردمی که گرد او جمع شده بودند، مدعی قدرت شد. او توسط مقامات محلی دستگیر شد - درست شبیه یوسف پیامبر - اما اندک زمانی بعد که مأموران به سبب شنیده شدن خبر مرگ عبداللطیف رهایش ساختند.^۳ فصل قتل الغ بیگ به دست عبداللطیف را عنوان « ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و عزم استعلا بر سریر سلطنت و جهانبانی » می‌نهد و فصل مرگ عبداللطیف را « احوال مملکت ماورالنهر و ذکر قتل میرزا عبداللطیف و سلطنت میرزا سلطان عبدالله » نامیده است.^۴

همچنین اختلاف بین اخلاف شاهرخ، دلیل موجهی برای فتح ایران شرقی توسط ابوسعید فراهم آورد. عبدالرزاق در بحث از ابوالقاسم بن بابر بن بایسنقر نواده شاهرخ، که در آن موقع خراسان را تحت سلطه داشت، زمینه را برای ادعاهای بعدی ابوسعید در آن منطقه فراهم نمود. هنگامی که ابوالقاسم برادرش سلطان محمد را در سال ۸۵۵/۱۴۵۱ منهزم ساخت، او را نبخشید، گرچه باید این کار را می‌کرد؛ در عوض وی را اعدام کرد. در نتیجه ابوالقاسم بابر نشان داد که آینده از او روی گردانیده است. افزون بر این، طولی نکشید که او یکی از برادرانش را کشت؛ سپس متوجه دیگر برادرش، علاءالدوله شد که وی را تا آن زمان در بند نگه داشته بود؛ اینک دستور داد او را کور کنند. روابط خانوادگی اینها و نتایج چنین اقداماتی لازم است در یک مقاله جداگانه بررسی شود.^۵

همچنین در سمرقندی، به یک توجیه اخلاقی در مورد اینکه چرا دودمان شاهرخ قدرت دنیوی و عنایت خداوندی را از دست دادند، برمی‌خوریم. این گزارش بود که مورخان بعدی از آن نسخه‌برداری کردند. در *روضه الصفا* میرخواند و حبیب‌السیب خواند میر، روایت مزبور تکرار شد و همراه گزارش ویژه از واپسین لحظات حیات الغ بیگ و سلطان محمد، تفصیل داده شد. هر دو از دربار بیرون برده شدند و دستور قتل ایشان صادر گردید. در حالی که آنها خودشان از آن اطلاعی نداشتند. الغ بیگ هنگامیکه در استراحت‌گاهش

۱. همان، ج ۲، ص ۹۹۳.

۲. همان، ج ۲، صص ۱۰۰۶-۱۰۰۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۰۶.

۴. همان، ج ۲، صص ۱۰۰۳-۹۸۷.

۵. در نسخه انگلیسی به تصحیف سلطنت میرزا سلطان ابو سعید آمده است. (م)

۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۳۲.

جرقه‌ای از آتش به دامنش افتاد، آن را حدس زد و گفت: «تو هم آگاهی». وقتی سلطان محمد را به بهانه بخشیدن نزد برادرش بردند، تقاضای دستمالی برای بستن زخم دستش کرد و از امتناع ورزیدن نگهبانان فهمید که دستور برادرش در مورد وی چه بوده است.^۱ سپس این کارها به طور شرم‌آوری بین انظار عمومی اجرا شد و حتی بی‌پرده اجازه خودکشی دادند.

در دیگر تاریخ‌های تیموری، ما توجهات بیشتری را برای تغییر در خاندان حاکم می‌یابیم. دولت‌شاه سمرقندی در گلچینی از بیوگرافی شعرا، تذکره‌الشعرا را در سال ۸۹۲/۱۴۸۷ تحت نظر سلطان حسین بایقرا (۱۴۷۰/۱۵۰۶-۸۷۵/۹۱۱)، یکی از نوادگان پسر بزرگ تیمور، عمر شیخ، که تاریخی غالباً در پشتیبانی از این خاندان بود، به رشته تحریر درآورد. در اثر نسبتاً غیر رسمی‌اش به خود اجازه داد تعصب سلسله‌ای را آشکار کند و در اولین فرصت برای مشروعیت بخشیدن به دودمان شاهرخ در برابر عبدالرزاق سمرقندی، اقدام کرد؛ یعنی اعدام علمای اصفهان توسط شاهرخ، که نیره‌اش سلطان محمد را در سال ۱۷-۱۴۴۱۶/۸۵۰ تشویق به قیام کرده بودند.

آه رغم اینکه دولت‌شاه این اقدام را به تحریک گوهرشاد، همسر شاهرخ نسبت داد، اظهار داشت که آن عمل به بهای سرنوشت پادشاهی شاهرخ و عقابش تمام شد. او نوشت بعضی‌ها می‌گویند چون این بزرگان مظلوم از جان ناامید شدند، شاهرخ سلطان و گوهرشاد را دعای بد کردند که یا رب هم چنان که فرزندان ما را ناامید کرد، حق تعالی نسل او را منقطع گرداند. در آسمان گشاده بود و دعای آنها اجابت شد.^۲ همین تعبیر اندکی پیش از این، در سال ۷۱-۸۷۵/۱۴۷۱، در تاریخ ابوبکر طهرانی - کسی که ابتدا شاهرخ بعد قراقویونلو و آق‌قویونلوها را خدمت کرد - آمده بود. او اظهار داشت که شورش فرزندان بر پدر، معمولاً یک بخت برگشتگی برای خود حاکم همراه دارد و خواب و رؤیا را در ارتباط با مجازات شاهرخ برای اعدام مردم بی‌گناه نقل کرد.^۳

دولت‌شاه نیز مانند عبدالرزاق سمرقندی، استفاده از اعدام را برای اعضای خانواده به وسیله دودمان شاهرخ برای حکمرانش توجیه می‌کند، اما او داستان قبلی را در اولین فرصت ثبت کرد. وی مرگ سلطان حسین، پدر بزرگ شاهزاده بایستقر بن عمر شیخ را در حدود سال ۲۳-۶۲۶/۱۴۲۲ با خدعه و نیرنگ شاهرخ و الغ

۱. خواند میر، حبیب‌السییر، ترجمه تاکستن، ج ۲، ص ۳۶۹-۳۶۷، ۳۷۵. میر خواند هم داستان الغ بیک را نقل می‌کند، اما به جریان زخمی شدن دست سلطان محمد اشاره نمی‌کند. شاید خواند میر آن را از منبع دیگری اقتباس کرده است: محمد بن خواند شاه بن محمود "میرخواند"، روضه‌الصفاء فی سیره‌النبياء و الملوک و الخلفاء، ج ۶، تهران: ۳۹-۱۳۳۸/۱۵۵۰، ص ۷۶۱-۷۶۲، ۷۸۱.

۲. شاهرخ پس از تسخیر اصفهان، سرداران و اعیان اصفهان را که عامل و محرک محمد سلطان بودند و شاهرخ به گرایش شیعی آنان مظنون بود، دستگیر و به ساوه برد و تحت اصرار و تلقین گوهرشاد، بیشتر آنان را که از سادات و علما بودند، از جمله علاء‌الدین محمد (شهشهان) نقیب اصفهان و قاضی امین‌الدین و خواجه افضل‌الدین ترکه را در دروازه شهر به دار آویخت: دولت‌شاه سمرقندی، ص ۶۰۶-۶۰۵؛ ابوبکر طهرانی، ص ۸-۲۸۷ (م).

۳. دولت‌شاه، تذکره‌الشعرا، تصحیح ادوارد براون، ص ۳۴۰-۳۳۹.

۴. ابوبکر طهرانی، کتاب دیاربکر، تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر، آنکارا: ۶۴-۱۹۶۲، ص ۲۸۹-۲۸۸.

بیگ به باد انتقاد می‌گیرد؛^۱ همچنین ویرانی خراسان به دست الغ بیگ و بد عهدی او نسبت به برادرزاده‌اش ابوبکر را در تاریخ خویش مورد بررسی قرار داده است. آدر نهایت دولت‌شاه سرانجام شوم عبداللطیف، قاتل پدرش را به عنوان فرجام همیشگی پدرکشی تشریح می‌کند.^۲

علاقه مورخان برای تصدیق تغییر در خاندان حاکم، بازتابی از پذیرش مشروعیت شاهرخ و انتظارات قبلی بود که حکمرانی می‌توانست درون این خاندان تداوم پیدا کند. با علائم متعددی که شاهرخ مشروعیت حکومت تیموریان را تداوم بخشیده بود، برخورداریم. هنگامی که ابوسعید بر سریر سلطنت جلوس کرد، با خاندان شاهرخ ازدواج نمود و دختر الغ بیگ و دختر علاءالدوله را به نکاح خویش درآورد؛ هر کدام از آنان توانستند در نواحی مختلفی از قلمرو شاهرخ، به قدرت برسند. از این گذشته، ابوسعید نام بچه‌های خود را از بین نام‌های خاندان شاهرخ برگزید: شاهرخ، بایسنقر و گوهر شاد.^۳

هنگامی که آق‌قویونلوها در سال ۸۷۳/۱۴۶۹ ابوسعید را منهزم ساخته، ایران را متصرف شدند، با به سلطنت رساندن نواده بزرگ شاهرخ به نام یادگار محمد، به حکومت خویش در خراسان مشروعیت بخشیدند و اعدام ابوسعید را به خونخواهی از قاتل بیوه زن شاهرخ، یعنی گوهر شاد، توجیه کردند.^۴ تداوم مشروعیت سلسله تیموریان در آن مقطع زمانی، یک تراژدی خانوادگی است. این خاندان به وسیله تیمور پرورش یافت، تعلیم دید و به قدرت رسید، اما در حفظ اتحادی که به آن در وصایای تیمور سفارش شده بود، ناکام ماند. از دیدگاه آخرین حکمرانان تیموری و مورخین آنها، شاهرخ به حق قدرت را به دست گرفت، اما سپس آن را به سبب کارهای اشتباهی که مرتکب شد، از دست داد. از بزرگترین مشکلات آنان، کشته‌شدن اعضای خاندان به دست یکدیگر بود.

مسائل انتقادی

سؤال دیگری که مطرح می‌شود، این است که چقدر اغراض سیاسی مورخان، با ستایش و تمجید از حاکم عصر خود و مقصر نشان دادن دیگر اعضای سلسله، اطلاعات موجود در تاریخ‌های نوشته‌شده ایشان را تحریف کرده است. چیزی که می‌خواهم مطرح کنم، این است که تعصب و جانبداری از سلسله‌ای ممکن است مشکلات کمتری را برای مورخین کنونی در قیاس با آنچه ما انتظار داریم، ایجاد کند. از نظر مورخان، رفتارهای بد خاندان شاهرخ، شخص شاهرخ و حتی الغ بیگ، آنان را حکمرانان بدی جلوه‌گر ناساخت؛ عهد

۱. همان، ص ۳۷۵-۳۷۴.

۲. همان، ص ۳۷۵-۳۷۴.

۳. همان، ص ۳۶۵-۳۶۴.

4. John E. Woods, 'Timurid Dynasty,' Papers on Inner Asia, No 14 (Bloomington, Indiana, 1990), PP.35-38;

معزالانساب، ff.۱۵۱b, ۱۵۳a

۵. خواندمیر، حبیب‌السییر، ترجمه تاکستن، ج ۲، ص ۴۰۰ و

H. R. Roemer, 'Timur in Iran,' Cambridge History of Iran, Vol. VI (Cambridge, 1986), P.117.

سلطنت ایشان بخش عمده‌ای از شکوه تیموریان و پیش درآمد مناسبی برای قدرت حکمرانان بعدی این سلسله بود. این وضعیت چندان تعجب‌آور نیست، چون در این زمان بیشتر مورخان، امراء و وزراء و علمای اواخر دوره تیموری، از نسل افرادی بودند که شاهرخ را خدمت کرده بودند؛ البته علاوه بر این، مورخان در محتوای آثار خویش، با مورخان دوره اول تشریک مساعی دارند، موضع‌گیری‌های سیاسی آنان همواره، به طور کامل حذف نشده بود.

برای تاریخ‌نگاران، ارائه توصیف مثبت و منفی از اعضای سلسله، اصولاً غیر معمول نبود. عبدالرزاق سمرقندی از رفتارهای الغ بیگ با مردم خراسان و فرزندان انتقاد می‌کند، اما ایشان را حامی و مروج مذهب و علوم دانسته، به عنوان حکمران عادل برای فقراء، مورد تحسین و تمجید قرار می‌دهد. عبدالرزاق سمرقندی متمایل بود تا نشان دهد چرا دودمان شاهرخ قدرتش را از دست دادند. اما او پیوسته از خود شاهرخ تمجید می‌کند، چنانکه پیش از این حکایات عبدالرزاق را در خصوص قدرت روحانی و ماوراء الطبیعی شاهرخ ذکر کردم.

نظر به اینکه حکایت تاریخی دولت‌شاه احتیاجی به تظاهر به بی طرفی ندارد، شامل انتقاد تند وی از شاهرخ و الغ بیگ است. در توصیف خود از شاه نعمت‌الله ولی، گزارش می‌دهد که چگونه شاهرخ در امتحان خود برای گول زدن ایشان با خوردن لقمه حرام ناکام ماند.^۱ با اینهمه وی نیز هر دو حاکم مزبور را بسیار تحسین می‌کند. شاهرخ سلطان مقبول خداوند، عادل و فوق‌العاده خوب برای فقراء بود و پاکی طینت و اخلاق خدایسند وی را به مقام و مرتبه ولایت رسانده بود.^۲ دولت‌شاه الغ بیگ را به دلیل مهارت در رصد ستارگان، علوم ریاضی، حکومت خوب، نرخ پایین مالیات و حافظه قوی، می‌ستاید.^۳

بنابراین آنچه مشاهده کردیم، ستایش‌های مرسوم از توانایی و هم زیستی حاکم در یک حکایت همراه انتقاد بسیار شدید از رفتارهای خاص وی بود. جالب است که ظاهراً می‌توانیم این نمونه‌ها را حتی در

۱. دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، تصحیح ادوارد براون، ص ۳۳۵.

۲. حکایت کنند که سید را مشرب عالی بود و از نزد حکام و اهل دنیا، پیوسته پیش او هدیه‌ها و طعام‌ها می‌آوردند که سید هم بخشی از آن را به مستحقان می‌داد. روزی شاهرخ از او سؤال کرد که می‌شنوم شما لقمه حرام و شبه‌ها می‌نمی‌خورید؛ حکمت آن چیست؟ سید گفته بود: «گر شود خوان جمله عالم مال من / کی خورد مرد خدا الا حلال»؛ بنابراین شاهرخ در صدد امتحان سید برآمد و دستور داد بره‌ای را به زور از کسی ستانند و از آن طعامی تهیه کرده، به سید بخوراند. بعد از اینکه وی همراه شاهرخ از آن طعام خورد، شاهرخ از سید سؤال کرد که شما فرمودید من غیر از حلال نمی‌خورم حال آنکه این بره را به ظلم از عاجزی ستانده بودند. سید فرمود که ای سلطان! تحقیق فرمای شاید که حق تعالی را در ضمن این مصلحتی باشد. بعد از تحقیق، مشخص شد پیر زنی نذر کرده بود اگر پسرش به سلامت از سرخس برگردد، بره را پیش سید ببرد که بین راه مأموران شاهرخ آن بره را به ظلم از پیرزن ستانده بودند؛ در نتیجه شاهرخ را معلوم شد که حق تعالی باطن اولیا را از حرام و شبهه محفوظ می‌دارد؛ همان، تصحیح فاطمه علاقه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵، ص ۵۹۹-۵۹۶ (م)

۳. همان، ص ۳۳۸-۳۳۶.

۴. همان، ص ۳۶۲-۳۶۱.

صحبت‌های مردم، حکام و دیگران که به خود مورخان نزدیک شده بودند، بیابیم. این امر به شکل بسیار جالبی در اثر عبدالرزاق سمرقندی که به دقت در جهت مشروعیت سلطان ابوسعید، بنیاد نهاده شده بود، تشریح شده است. پیش از این دیدیم که مورخان، حوادث بر تخت نشستن ابوسعید را آشکارا به گونه‌ای آورده‌اند تا ابوسعید را جانشین عبدالله بی‌گناه - که در زمان قوت یافتن ابوسعید بر تخت سلطنت بود - معرفی کنند، نه عبداللطیف پدرکش را. وانگهی عبدالرزاق هنگام ثبت جریان اعدام گوهر شاد به دست ابوسعید، اظهار می‌دارد که این عمل اشتباه بوده و به دنبال آن، گزارش اعدام گوهر شاد را با توصیفی از شخصیت عالی و موقوفات خیریه او پی می‌گیرد.^۱

عبدالرزاق سمرقندی در بحث خود از فیروزشاه، امیر قدرتمند شاهرخ، تمایل مشابهی را نشان داده. به نظر می‌رسد فیروزشاه که مانند مورخ خود با بعضی محافل ارتباط داشته است و عبدالرزاق در چند جا از تاریخش، گزارش برجسته و مطلوبی از او ارائه می‌کند، متن حافظ ابرو را برای برجسته ساختن فیروزشاه تغییر داده است.^۲ از سوی دیگر، ما گزارش انتقادی در مورد سوء استفاده فیروزشاه از قدرت، طی آخرین سال‌های قدرتش را - که سرانجام به مغضوبیت و مرگش منتهی شد - مدیون مطلع‌السعدین هستیم.^۳ بنابراین به نظر می‌رسد مورخانی که به تاریخ‌نگاری خاندان موفق و عالی‌مقام تیمور می‌پرداختند، به پشتیبانی از شخصیت‌های حکمرانان پیشین - تا آنهایی را که به سلطنت رسیده بودند، راضی کنند - احساس نیاز نمی‌کردند و حتی مانع انتقادات دیگران از ولی‌نمندان سابق خود نمی‌شدند.

وقتی به این مسئله می‌نگریم، این امر چندان هم غیر معمول نیست که فعالیت‌های یک شاهزاده یا شاه را هنگامی که برای محبوبیت عمومیش چهره بسیار مطلوبی از خود ارائه می‌کند، محکوم کنیم. چیزی که ضرورت داشت، این مسئله بود که یک چارچوب اخلاقی مناسب برای نشان دادن اینکه چطور و چرا قدرت به پادشاهان جدید انتقال پیدا کرد، ارائه شود. قدرت دست به دست می‌شد، چون به خواست خدا بود و خداوند کسانی را که مناسب و شایسته داشتن آن بودند، انتخاب می‌کرد.

اعضای پیشین سلسله، حق حکومت کردنشان را از دست دادند؛ این به دلیل شخصیت غیراخلاقیشان نبود، بلکه به سبب فعالیت‌های غیراخلاقیشان بود، به ویژه کشتن اعضای خاندان یا علما که باعث شد عنایت خداوند و حق حکومت کردن را از دست بدهند. در چارچوب این ایدئولوژی، نیاز بود که مغایرتی در

۱. همان، ج ۳، ص ۱۱۴۴-۱۱۴۲.

۲. فیروزشاه نیز بسان برادر عبدالرزاق، یکی از طرفداران شیخ بهاء‌الدین عمر چقارتی بود و به نظر می‌رسد بین علما نیز چنین رابطه مشابهی وجود داشته: مطلع‌السعدین، تصحیح محمد شفیع، ج ۲، ص ۷۴۲، ۷۴۱، ۷۳۲، ۷۳۱؛ درباره پشتیبانی عبدالرزاق از فیروزشاه، یکی از این موارد می‌تواند گزارش سال ۸۳۰ حافظ ابرو درباره سوء قصد به جان شاهرخ باشد که دو امیر نامدار علیه کولتاش و فیروزشاه، نقش مشابهی را ایفا کردند، اما در نسخه برداری عبدالرزاق از آن گزارش، فیروزشاه نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند: مطلع، تصحیح شفیع، ج ۲، ص ۳۱۴-۳۱۵؛ حافظ ابرو، زبده‌التواریخ، ج ۲، ص ۹۱۵-۹۱۱ و همو، مجمع‌التواریخ، برگ‌های b-۶۳۰a.

۳. مطلع‌السعدین، تصحیح محمد شفیع، ج ۲، ص ۷۹۵-۷۹۳ و ۸۴۰-۸۳۷.

تحسین و مقصر جلوه‌گر ساختن یک شخص، وجود نداشته باشد.

نتیجه

بخش اعظم نوشته‌های تاریخ تیموریان، حاوی طرح آشکار مشروعیت سیاسی بود که این مشروعیت برای درباریان و حاکمان آن، حتی نسبت به آنهایی که با یکدیگر در ستیز بودند، یک موضع عادی بود. خواه ناخواه مورخین مختلف در ایجاد و خلق آثارشان از منابع مشترکی استفاده کردند. پرواضح است که مورخین و حاکمان در بخش‌های مختلف قلمرو تیموریان در بحث خود درباره منشأ و تاریخ سلسله تیموری، بر یکدیگر تأثیر می‌گذاشتند، به‌ویژه درباریان فارس و هرات، از هر دو مسند حاکمان جاه‌طلب و وارثان آنها گرفته تا یک سنت تاریخ‌نگاری محلی قوی نوعی از الگوی تقلیدی دوجانبه‌ای را بیان می‌کنند که در طول فرمانروایی شاهرخ باعث به وجود آمدن اسطوره سلسله‌ای به هم پیوسته‌ای شد که ارتباط و پیوستگی آن با نسبت چنگیزخان از قبیله برلاس آغاز و با اسلاف بلافصل تیمور، شخصیت استثنایی بنیانگذار سلسله و داستان شکست دودمان وی جهت حفظ اتحاد و صلح در خانواده‌اش، ادامه پیدا کرد.

بیشتر قسمت‌های این داستان، ریشه در دوران حکمرانی تیمور دارد، در حالی که آنها کمتر در تاریخ سلسله‌ای خودشان نسبت به شهرت و اعتبارشان در داستان‌های شفاهی که بر سر زبان‌ها می‌گشتند، بیان می‌شد. بخش‌های مختلف مجموعه این داستان‌ها در مکان‌های مختلفی نوشته و یافت شده‌اند. نسب‌نامه برلاس، نخست در ماوراءالنهر برای خلیل‌سلطان و سپس در فارس و هرات تنظیم می‌شود. تاریخ شعبات خاندان چنگیزخان با داستان قراچاربرلاس، جد تیمور یکی می‌شود و همین‌طور داستان قراچاربرلاس، تاریخ عمومی نطنزی را نیز که عموماً برای اسکندرسلطان، والی شاهرخ در فارس نوشته شده بود، در بر می‌گیرد. پس از آن، این داستان با اختلاف جزئی در منابع و تاریخ‌های نوشته شده برای شاهرخ و پسرانش ابراهیم و الغ‌بیگ، ظاهر می‌شود؛ همچنین گزارش‌هایی در مورد شخصیت تیمور و وصایایش از یک دربار و مورخش با دربار و مورخ دیگر متفاوت بود. تنوع در جزئیات داستان‌های ارائه شده، به استفاده از منابع مستقل از یکدیگر به وسیله مورخان دلالت می‌کند و بر خواست معمول و سودمند اساطیر خانواده که به سرنوشت تیمور و چنگیز مرتبط بودند، تأکید می‌نماید؛ داستان برلاس به انسجام و پایان دراماتیک در تمامی دوره تیمور می‌انجامد. تا پایان حکمرانی ابوسعید، زمانی که عبدالرزاق سمرقندی تاریخش را به رشته تحریر درآورد، داستان کامل و پیوسته بود و آن ظهور سلسله تیمور را شرح می‌داد؛ همچنین تغییرات زیادی را در قدرت، در طول تاریخ نشان می‌داد. بدین‌گونه این جریان به تواریخ عمومی اواخر دوره تیموری وارد و برای نسل‌های آتی تاریخ خاورمیانه در دوره‌های مغولان و تیموری توضیح داده شد.